

نگاهی انتقادی به خبر (لا نورث)

و دلالت آن بر مسئله فدک با تمرکز بر آسیب اضطراب*

□ نرگس خاتون حاجیان^۱
□ علی نصیری^۲

چکیده

یکی از مناقشات فریقین در مسئله فدک بحث نحله یا میراث بودن آن است. شیعه فدک را بخشش پیامبر ﷺ و اهل سنت آن را میراث می‌دانند؛ و به دلیل آنکه انبیاء میراث نمی‌گذارند؛ فدک به حضرت زهرا علیها السلام تعلق نمی‌گیرد. اهل سنت با استناد به خبر (انا معاشر الانبیاء لا نورث) به عنوان شاه کلیدی که تمامی دلایل عقلی و نقلی اعم از آیات و روایات بر میراث گذاری انبیاء و به ویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را نفی نموده یا تخصیص می‌زنند. شیعه ایرادات متعددی بر سند و متن خبر مذکور به ویژه بر صدور و اعتبار و دلالت آن بر موضوع میراث گذاری انبیاء وارد نموده است، در خصوص خبر مذکور به طور مستقل پژوهش‌هایی اندک صورت گرفته و تحلیل و بررسی متن آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. واکاوی منابع مختلف روایی اولیه اهل سنت و مقایسه آن با منابع متأخر روایی و تفسیری متون مختلف و متفاوتی را نشان می‌دهد؛ متون مشهور مورد استناد

آموزه‌های حدیثی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۴.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد استهبان، دانشگاه آزاد اسلامی، استهبان، ایران

n_hajian@iauest.ac.ir

۲. استاد و مدیر گروه معارف اسلامی دانشگاه علم و صنعت ایران (dr.alinasiri@gmail.com).

در منابع اولیه یافت نمی‌شود و با تحریف و زیادتی مواجه گردیده اند. دقت بیشتر در این متون حاکی از نوعی آشفتگی، نابسامانی و اختلال است که ناشی از نقل به معنا، ادراج، زیادت در متن، تصحیف و تحریف در آنهاست و این همه عواملی است که حدیث شناسان آنها را از عوامل اضطراب متن حدیث و به تبع آن ضعف حدیث می‌شناسند. نتیجه آنکه آسیب اضطراب خبر مذکور را از اعتبار مورد ادعا ساقط و دلالت آن بر مدعای اهل سنت را نقض می‌کند. پژوهش حاضر با توجه به این مسئله سعی نموده متن این خبر را از زاویه‌ای متفاوت یعنی آسیب اضطراب بررسی نماید.

واژگان کلیدی: خبر (لانورث)، فدک، فریقین، اضطراب متن، ادراج متنی

مقدمه

در مناقشات مربوط به مسئله فدک، دو مسئله مهم می‌نماید، یکی اینکه آیا فدک بخشش و نحلّه بود یا میراث پیامبر ﷺ به دخترش؛ زیرا اگر نحلّه و بخشش باشد این خبر جایگاهی ندارد. اما اگر میراث باشد با توجه به اینکه این میراث میراثی مادی است موضع اهل سنت در این مسئله چیست؟ شیعه اکثراً فدک را نحلّه پیامبر دانسته و آن را از جرگه میراث خارج می‌دانند اما از آن جهت که پس از پیامبر ﷺ به جز فدک اموال دیگری نیز که متعلق به ایشان بود، از سوی خلیفه وقت تصرف گردید و به این دلیل که اهل سنت با توجه به ادله تاریخی، فدک را میراث مادی قلمداد نموده‌اند. با دلایلی میراث گذاری مادی از سوی پیامبران را نفی نموده‌اند. یکی از دلایل تقریباً جنجال برانگیز بر عدم وراثت مالی انبیاء به طور عام و عدم میراث گذاری اموال از سوی پیامبر اکرم ﷺ از دیدگاه مفسران اهل سنت خبر «نحن (انا) معاشر الانبیاء...» مورد توجه واقع و در منابع معتبر روایی و تفسیری ایشان به خصوص در صحیحین و نیز سایر مجامع و مسانید روایی به طرق و متون متعدد و مختلف نقل گردیده به گونه‌ای که هر جا با کمبود دلیل یا سست بودن استدلال مواجه گردیده‌اند؛ به عنوان حدیث صحیح و گاه متواتر که از پیامبر ﷺ صدور یافته بدان استناد جسته، آن را فصل الخطاب تمامی مناقشات برمی‌شمارند (ابن‌کنیر، ۱۴۱۹: ۱۱۲/۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۷۸/۱۱ و ۱۶۴/۱۳؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳/۳؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۸۶/۲۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۷۱/۱۹). این خبر در منابع جدیدتر

تفسیری و روایی شیعه (حویزی، ۱۴۱۵: ۱۵۷/۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۳۰۳/۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۲۱۴/۵ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۰۲/۳؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۳۹۵/۵). به صورت «إنا یا نحن معشر الأنبياء لانورث ماترکناه صدقه» بدون اشاره به اصل روایت و یا متون مختلف آن آمده و شهرت روایی یافته است. به نظر می‌رسد علمای شیعه فقط به منابع تفسیری و یا کلامی اهل سنت استناد نموده‌اند. این در حالی است که در منابع روایی اولیه اهل سنت به ویژه صحیحین این حدیث با این الفاظ وجود ندارد.

کاوش در منابع مختلف روایی اولیه اهل سنت و مقایسه آن با منابع متأخر روایی و تفسیری ایشان ما را با متون مختلف و متفاوتی مواجه می‌سازد؛ متن‌هایی مشهور که یا در منابع اولیه یافت نمی‌شود یا با تحریف و زیادتی مواجه گردیده‌اند. دقت بیشتر در این متون حاکی از نوعی آشفتگی، نابسامانی و اختلال است که ناشی از نقل به معنا، ادراج، زیادت در متن، تصحیف و تحریف در آنهاست و این همه عواملی است که حدیث شناسان آن را از عوامل اضطراب متن حدیث و به تبع آن ضعف حدیث برمی‌شمارند. در این راستا پژوهش حاضر متون مختلف این خبر را از زاویه‌ای متفاوت یعنی آسیب اضطراب بررسی می‌نماید.

بنای این پژوهش پاسخ به سؤالات زیر است.

۱. از دیدگاه فریقین فداک نحله است یا میراث؟

۲. اهمیت و جایگاه خبر «لا نورث» در منابع فریقین چیست؟

۳. خبر «لا نورث» در منابع اهل سنت به چند صورت نقل گردیده است؟

۴. دلایل آسیب اضطراب در متن حدیث مذکور و تأثیر آن بر اعتبار و مدعای اهل سنت چیست؟

۱. پیشینه تحقیق

مسئله میراث‌گذاری انبیاء و به تبع آن «خبر لانورث» در منابع مختلف روایی و تفسیری، اعم از تفسیری-روایی (حویزی، همان؛ فیض کاشانی، همان؛ بحرانی، همان) و تحلیلی - اجتهادی شیعه (طبرسی، همان؛ کاشانی، همان؛ جرجانی، همان؛ رازی، همان؛ لاهیجی، ۱۳۷۳: ۳/۴) و اهل سنت (فخر رازی، همان) ذیل آیات (نمل/۱۶)، (مریم/۵ و ۶)، (فاطر/۳۲)، (انفال/۴۱)،

(حشر/۷)، (روم/۳۸)، (اسراء/۲۶)، (نساء/۱۱ و ۷). به صورت موردی و پراکنده مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. به صورت خاص اما رساله‌ای کوچک از محمد بن نعمان مفید با عنوان «حدیث نحن معاشر» با ذکر مسئله میراث خواهی با اشاره به دلایل طرفین، از جمله حدیث «نحن معاشر» به تحلیل محتوا و متن حدیث مذکور پرداخته است. «جعفر انواری» در بخشی از مقاله خود «فدک یک سند تاریخی» به نقد و بررسی حدیث «لانوثر» می‌پردازد (انواری، ۱۳۷۶: ۶).

«اضواء الدرر الغوالی لایضاح غصب فدک و العوالی» اثر «حسن بن محمد بن علی المهلبی» نیز در مرحله‌ای از کار با بررسی حدیث ابوبکر بطلان خبر مذکور را با توجه به مخالفت آن با آیات قرآن به اثبات می‌نشیند (مهلبی، ۱۴۲۴: ۴). علی‌اکبر حسینی در «فدک و بازتاب‌های تاریخی و سیاسی آن»، نیم‌نگاهی به حدیث «لانوثر» دارد (حسینی، بی‌تا: ۴۲).

از مقالات اختصاصی می‌توان به «بررسی تحلیلی و انتقادی حدیث لانوثر» از خالد الغفوری اشاره نمود که در دو قسمت با تحلیل و بررسی موشکافانه حدیث مذکور براساس قواعد رجالی و اصولی پرداخته آنگاه با تأمل در نص حدیث، الفاظ و قالب‌های بیانی و دلالت هر کدام و تعارض آن با ادله دیگر از جمله کتاب و سنت و سیره را نقد نموده است (غفوری، ۱۳۸۹: ۶۱ و ۱۵).

«ارزیابی حدیث نحن معاشر الأنبا» قاسم بستانی به بررسی کیفیت سندی و نقد مضمون خبر پرداخته است (بستانی، ۱۳۸۶: ۲۰).

کاوس روحی برندق در «نقد تخصیص آیات ارث به حدیث انا معاشر» با تأکید بر استدلال‌های فاطمه زهرا علیها السلام به تحلیل مفاد آیات ارث با تأکید بر استدلال‌های حضرت در رد خبر مذکور پرداخته است (روحی برندق، ۱۳۹۵: ۹۵).

پژوهش‌های مذکور اغلب خبر «لانوثر» را از نظر اعتبار، صحت صدور، دلالت نص آن و از منظر مخالفت آن با آیات قرآن و نیز واحد و متفرد بودن آن و بحث عدم تخصیص قرآن با خبر واحد مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. اما با توجه به اینکه خبر مذکور با آسیب‌ها و اشکالاتی متعدد از حیث سند و متن روبروست و نمی‌توان در یک مقاله به تمامی آنها پرداخت؛ در پژوهش پیش رو تلاش گردید خبر «لانوثر» از

زاویه‌ای خاص به عنوان مصداقی از یکی از اقسام آسیب اضطراب، یعنی اضطراب متنی، بررسی و واکاوی گردد. تلاش خواهد شد این کار با پرهیز از هرگونه سوگیری مذهبی و صرفاً براساس قواعد علوم حدیث نیز با تکیه بر منابع اهل سنت صورت پذیرد.

۲. فدک نحله یا میراث

از جمله مسائلی که در باب ماجرای فدک مطرح می‌گردد؛ اینکه آیا فدک نحله یا هبه و عطای پیامبر ﷺ به دختر گرامیش بوده، یا از اموال پیامبر ﷺ است که به عنوان میراث به ذوی الحقوق ایشان تعلق می‌گرفت. علت مطرح گردیدن این سؤال نیز تعدد نقل‌های تاریخی و تفاوت آنهاست که موضوع درخواست حضرت در نقل‌های تاریخی و روایی، گاه به عنوان طلب میراث و گاه نیز به عنوان بخشش و نحله مطرح شده است. لذا این شبهه را در اذهان ایجاد نموده که کدام یک از این دو مورد بوده است؟ یا اینکه این دو درخواست به صورت جایگزین مطرح شده است. یعنی یک بار درخواست نحله و هبه صورت گرفته و بار دیگر به عنوان میراث مطرح شده است. بر این اساس لازم است با کنکاشی در روایات و نقل‌ها این مسئله روشن گردد. بررسی نقل‌های تاریخی نشان‌دهنده دو گونه از چگونگی ماجرا است.

الف. گروهی از نقل‌ها حاکی از آن است که حضرت جهت درخواست میراث خویش به خلیفه مراجعه نمود اما وی با استناد به روایت «نحن لا نورث ماترکناه صدقة» به نقل از پیامبر ﷺ مدعی عدم میراث‌گذاری انبیاء می‌گردد. حضرت زهرا (علیها السلام) در پاسخ با استناد به آیات قرآن و دلایل حقوقی و عرفی ادعای خلیفه را رد می‌نماید (بخاری، ۱۴۰۱: ۱۷۷/۵؛ مقریزی، ۱۴۲۰: ۳۷۸/۵؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۲۱۸/۱۶؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۱/۳-۲۴).

ب. برخی گزارشات دیگر نیز حاکی است که حضرت با ادعای نحله بودن فدک مراجعه نمود (ابن حنبل، بی‌تا: ۴/۱)، و خلیفه اول در برابر درخواست حضرت مدعی شد «زمانی که خداوند اموالی را به رسول خویش عطا می‌کند؛ اختیار آن پس از پیامبر در دست جانشین ایشان است» (نمیری، بی‌تا: ۱۹۹/۱؛ ابی‌داود، بی‌تا: ۴۶۲/۱؛ ابویعلی، بی‌تا: ۳۶/۱؛ ترمذی، ۱۴۲۱: ۵۸۰/۵ و ۵/۵؛ بیهقی، بی‌تا: ۴۴۱/۹؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱۶/۲۱۸).

براین اساس، خلیفه اموال را متعلق به بیت المال دانسته که اختیار آن، در دست ایشان است. لذا حضرت زهرا علیها السلام ناراحت و با حال خشم، غضب و قهر از مجلس خارج شده، به مسجد رفته خطبه‌ای غراء ایراد نموده، در آن خطبه به ذکر دلایل حقانیت خویش پرداخته است، انگیزه‌های غصب میراث خویش را مفصلاً، برای مردم بیان می‌دارد. بسیاری از منابع سنی این ماجرا و متن خطبه را گزارش نموده‌اند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۴۹/۱۶-۲۵۱؛ ابن طیفور، بی‌تا: ۱۲-۱۸؛ کحاله، بی‌تا: ۲۱۹/۸؛ العقاد، بی‌تا: ۳۱۸/۲ به نقل از مرعشی، ۱۴۱۱: ۳۶۱/۳۳).

نقل‌ها و روایات تاریخی در این باره سخنان مختلف و گاه متناقض دارند؛ برخی، درخواست حضرت را در میراث خواهی خلاصه نموده، برخی دیگر از درخواست باز گرداندن فدک سخن گفته‌اند، در این بین این سؤال مطرح می‌شود که اصل ماجرا چه بوده؟ آیا مسئله میراث خواهی بوده یا باز گرداندن بخشش پدری؟ آیا میراث اهل بیت در فدک خلاصه می‌شود؟ بر این اساس برای فهم صحیح چگونگی ماجرای درخواست که آیا ابتدا به عنوان میراث بوده یا نحلّه یا هر دو و هم‌زمان، نیاز به کنکاشی بیشتر است. با دقت در گزارشات مورخان و راویان احتمالات مختلفی را می‌توان حدس زد.

۲-۱- بررسی احتمالات مختلف

الف. احتمال اول اینکه حضرت زهرا علیها السلام ابتدا با طرح نحلّه بودن فدک، به خلیفه مراجعه نموده باشند و پس از اینکه با درخواست شاهد مواجه و شهود ایشان نیز مورد قبول واقع نگردید؛ درخواست خویش را به عنوان میراث مطرح نموده باشد.

ب. احتمال دوم اینکه درخواست میراث مقدم بر ادعای نحلّه بودن فدک باشد.

ج. سومین احتمال اینکه این درخواست هم‌زمان، شامل هر سه مورد باشد. یعنی از یک سو درخواست ماترک و میراث بوده و از سویی بازگرداندن فدک که بخشش پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و از وجهی نیز خواستار سهم خمس ذی القربی بوده‌اند.

از بین احتمال‌های فوق، دیدگاه اول را برخی از شیعه و اهل سنت مطرح و اظهار نموده‌اند: هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام به خلیفه مراجعه و مدعی بخشش فدک از

سوی پیامبر ﷺ گردید و این ادعا با طلب بینه و گواه مواجه شد و شهود و گواهان نیز رد گردید، حضرت به طور طبیعی برای احقاق حقوق خویش آن را به صورت ارث مطرح نمودند (شریف مرتضی، ۱۴۱۰: ۱۰۱/۴؛ ابن یونس عاملی، بی تا: ۲۸۸/۲؛ حلبی، ۱۴۰۰: ۳۶۱/۳؛ ابن ابی الحدید، همان: ۲۷۷/۱۶ و ۲۸۵).

برخی نقل ها و روایات بر تأیید این دیدگاه دلالت دارند، اما به دلیل وجود روایات مختلف که در برخی موارد با یک دیگر تناقض دارند، برخی در این زمینه از ابراز نظری خاص خودداری نموده اند.

احتمال دوم نیز دیدگاهی منطقی و مؤید به قرینه های تاریخی نیست؛ زیرا در منابع روایی و تاریخی دلیلی بر اینکه حضرت درخواست خویش را این گونه مطرح نموده باشند وجود ندارد؛ جز اینکه برخی آن را به عنوان یک حدس و احتمال مطرح نموده اند (ابن ابی الحدید، همان: ۲۸۵/۱۶؛ شریف مرتضی، ۱۴۱۰: ۱۰۱/۴).

۲-۲- دیدگاه برگزیده

دیدگاهی که نقل های تاریخی و دلایل مختلف عقلی و نقلی آن را تأیید می کند؛ دیدگاه سوم است که از پشتوانه نقل ها و روایات فراوان برخوردار است. از سویی نیز بنا به شواهد تاریخی این نظریه از اعتبار بالاتری برخوردار است. چنانچه در مورد چگونگی ماجرا در منابع روایی و تاریخی آمده که فاطمه علیها السلام و عباس رضی الله عنه جهت درخواست میراث خویش به خلیفه مراجعه نمودند (ابن حنبل، بی تا: ۴/۱؛ بخاری، ۱۴۰۱: ۴/۸؛ مسلم، بی تا: ۱۵۵/۵؛ ابی داود ۲۳/۲)، در برخی دیگر نیز تصریح شده که منظورشان از میراث، سهمشان از ماترک پیامبر ﷺ یعنی خیر، فدک و صدقات مدینه بود؛ اما ابوبکر از دادن آن امتناع نمود (بخاری، ۱۴۰۱: ۴/۸؛ مسلم، بی تا: ۱۵۵/۵)، همچنین در برخی نقل ها نیز تصریح شده که این اموال جزء اموال خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود (ابن حنبل، همان: ۴/۱؛ بخاری، ۱۴۰۱: ۲۴/۵-۲۵)، همچنین در گفتگویی که بین امام علی رضی الله عنه با عمر و ابوبکر رد و بدل گردید؛ امام زمین های بنی نظیر و خیر را به عنوان حق اهل بیت و میراث مطرح نمودند.

«عمر می گوید: پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله من و ابوبکر نزد علی رفتیم و گفتیم

در باره میراث رسول خدا ﷺ نظرت چیست؟ گفت: ما نسبت به رسول خدا ﷺ و به میراث وی سزاوارترین مردم هستیم، من گفتم: آیا آنچه در خیر است؟ فرمود آنچه در خیر است، گفتم: آنچه در فدک است؟ فرمود و آنچه در فدک است، گفتم: به خدا سوگند حتی اگر سرهای ما را با اره‌ها جدا کنند، چنین چیزی امکان ندارد» (طبری شیعی، بی‌تا: ۳۲۵ - ۳۲۶؛ طبرانی، ۱۴۱۵: ۲۸۸/۵؛ هیثمی، ۱۴۰۸: ۳۹/۹ - ۴۰؛ طبری، ۱۳۸۳: ۳۴۷؛ عسکری، بی‌تا: ۱۳۸/۲)،

جمع بین نقل‌های مختلف تاریخی و روایی نشان می‌دهد منظور از میراث خواهی و اختلافات می‌تواند در تمامی این موارد باشد و اختلاف اقوال، به دلیل تعدد مصادیق بوده است؛ زیرا اموال پیامبر ﷺ منحصر به فدک نبود و بخشی از آن محسوب می‌شد. خلیفه نیز پس از رسیدن به حکومت، تمامی این اموال را تصاحب نمود و طبیعتاً حضرت زهرا (علیها السلام) نیز وقتی برای درخواست حقوق خویش مراجعه می‌کنند؛ این درخواست نمی‌تواند فقط شامل بخشی از آن باشد و عقلاً نیز این احتمال تقویت می‌شود که ایشان به غصب و مصادره تمامی اموال و حقوقی که بر اساس قوانین شرع و عرف به ایشان تعلق داشت؛ اعتراض داشته باشند. در واقع اینکه اعتراض و درخواست حضرت را به فدک به تنهایی محدود نماییم؛ نوعی تأیید رفتار خلیفه در تملک اموال و ماترک پیامبر ﷺ از سوی ایشان خواهد بود؛ و این چیزی است که شیعه آن را تأیید نکرده و نمی‌پذیرد. تعدد و تناقض ظاهری میان نقل‌های مختلف نیز می‌تواند ناشی از آن باشد که هریک از نقل‌ها به جنبه‌ای از ماجرا اشاره دارند؛ نکته اینکه شرایط سیاسی حاکم بر ادوار مختلف و تأثیر آن بر تاریخ و نیز حدیث نقش مهمی بر ابهام آفرینی این ماجرا ایفا می‌کند.

ازسویی برخی از این اموال جنبه شخصی داشته، در زمره میراث محسوب می‌گشت که شامل منطقه بنی نضیر و حوائط هفت گانه بوده است که به آن (صدقات مدینه) می‌گفتند را به عنوان میراث و بخشی نیز به عنوان فئ و خمس بود که جزء اموال عمومی و یا طبق آیات قرآن تکلیف آن مشخص بود و بخشی از آن نیز هبه و بخشش پیامبر ﷺ به حضرت محسوب می‌شد (بالذری، ۱۳۹۴: ۵۱۸/۱)، که تمامی اینها پس از رحلت پیامبر ﷺ از سوی خلیفه به عنوان جانشین پیامبر ﷺ تصرف گردید و اختیار آن

از دست خانواده پیامبر ﷺ خارج گردید. لذا درخواست حضرت نیز متناسب با چگونگی این اموال متفاوت بود. در هر حال از نظر حضرت زهرا (علیها السلام) ابوبکر شرعاً حق غصب هیچ یک از این اموال را نداشت. از این رو با توجه به شواهد مختلف عقلی و نقلی می‌توان چنین گفت که طلب شاهد مربوط به ادعای نحله بودن فدک بوده که بخشی از اموال بود که بدان خالصه یا صافیه می‌گفتند و نوع پاسخ‌های خلیفه نیز این احتمال را تقویت می‌کند؛ زیرا عقلاً طلب شاهد بر میراث‌بری امری غیر منطقی و غیر طبیعی است و ادعای عدم توریث انبیاء و حدیث مشهور «لا نورث» نیز در پاسخ به درخواست میراث بوده است نه ادعای نحله و پاسخ خلیفه به اینکه این اموال فی‌الاموال و به بیت المال تعلق دارد و پس از ایشان به جانشین ایشان می‌رسد، نیز در مورد اموالی است که به عنوان فی و نیز حق ذی القربی یا همان سهم خمس بوده است و هم‌زمانی در خواست این موارد منافاتی با هم ندارد.

این دیدگاه به نوعی جمع میان روایات و نقل‌های متفاوت روایی و تاریخی است و اشکالات دیدگاه‌های دیگر نیز بر آن وارد نیست. توجه به این نقل تاریخی نیز در تأیید این دیدگاه خالی از لطف نیست. انس بن مالک گوید فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر آمد و فرمود: آیا می‌دانی آنچه از صدقات اهل بیت و سهم ما از فی و غنائم را از ما گرفته‌ای حق ذی القربی است که در قرآن آمده است؟ سپس آیه ۴۱ سوره انفال ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ را تا آخر آن و آیه بعد از آن ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى﴾ را تا ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ تلاوت فرمود. ابوبکر گفت پدر و مادرم فدای پدر و فرزندان و بر چشم و گوشم باد کتاب خدا و حق رسول خدا ﷺ و اقربای او من نیز آنچه تو از کتاب خدا خوانده‌ای را خوانده‌ام، ولی به اینکه رسول خدا ﷺ گفته باشد؛ همه این سهم خمس به ایشان تعلق دارد آگاهی ندارم فاطمه (علیها السلام) فرمود پس فکر کردی از آن تو و اقربای تو خواهد بود؟ گفت خیر و تو نزد من امین و راستگو هستی و اگر رسول خدا ﷺ چنین عهده‌ی بسته است، یا وعده‌ای داده است حق تو بوده و بر تو واجب است، تو را تصدیق می‌کنم و آن را به تو می‌دهم. حضرت فرمود: عهده‌ی در این باره نبوده مگر آنچه خداوند در آیه قرآن نازل فرموده که رسول خدا ﷺ زمان نزول آن فرمود: بشارت باد بر شما آل محمد که بی‌نیاز شدید.

ابوبکر گفت راست می‌گویی، بی‌نیازی از آن شماس، اما من نسبت به آن و اینکه منظور آیه این باشد که همه این سهم کاملاً واگذار می‌شود؛ آگاهی ندارم، اما در مورد غنایی نیز که شما را برتر و بی‌نیاز می‌سازد، این عمر و ابو عبیده جراح و دیگران هستند، برو و از آنان در این باره سؤال کن بین آیا در این مورد موافقت یا خیر؟ سپس حضرت زهرا علیها السلام به سوی عمر رفت و همان سخنان را به او گفت او نیز دقیقاً همان پاسخ ابوبکر را داد. فاطمه علیها السلام تعجب کرد و گمان کرد این دو قبلاً در این باره با هم مذاکره و توافق نموده بودند (نمیری، بی‌تا: ۲۰۹/۱ - ۲۱۳؛ ابن ابی الحدید، همان: ۲۳۱/۱۶). دقت در متن این گزارش این دیدگاه را که منظور حضرت درخواست تمامی حق و حقوق بوده و جدا جدا یا به نوبت این درخواست مطرح نشده تأیید می‌کند. از این رو علمای شیعه با نقد رفتار خلیفه و با توجه به رفتار سایر خلفاء در چگونگی برخورد با مالکیت فدک و همچنین ویژگی‌های شخصیتی حضرت زهرا علیها السلام و دلایل عقلی، نقلی و حقوقی رفتار خلیفه را نادرست و غیر قابل توجیه دانسته‌اند (طبری، بی‌تا: ۳۲۵ - ۳۲۶؛ طبرانی، ۱۴۱۵: ۲۸۸/۵؛ هیثمی، ۱۴۰۸: ۳۹/۹ - ۴۰؛ طبری، ۱۳۸۳: ۳۴۷؛ عسکری، بی‌تا: ۱۳۸/۲).

۳. اهمیت و جایگاه خبر ابوبکر در منابع تفسیری و روایی اهل سنت

خبر «لا نورث ما ترکنا صدقه» در تمامی منابع اهل سنت اعم از معتبرترین آنها که صحاح سته است تا مجامع و مسانید روایی قرون بعد طوری ذکر و نقل گردیده که شاید بتوان آن را به عنوان شاه‌کلید روایات اهل سنت به ویژه در بحث میراث‌گذاری انبیاء معرفی کرد.

بخاری علاوه بر اینکه در «کتاب الفرائض» صحیح خود بابتی را تحت عنوان «قول النبی صلی الله علیه و آله لا نورث ما ترکنا صدقه» به این خبر اختصاص داده و در آن پنج طریق برای این خبر آورده است. در باب‌های دیگر چون باب «مناقب مهاجرین»، «غزوه خیبر»، «کتاب الإعتصام بالکتاب والسنه» نیز به مناسبت، آن را نقل نموده است. خبر مذکور در باب «قول النبی صلی الله علیه و آله لا نورث ما ترکنا صدقه» بدین گونه آمده است:

«عبدالله بن محمد از هشام از معمر از زهری از عروه از عایشه نقل کرده است که گفت: فاطمه علیها السلام و عباس نزد ابوبکر آمده میراثشان را که زمین فدک و سهمشان از

خیبر بود درخواست نمودند، ابوبکر گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: ما ارث برجای نمی‌گذاریم، آنچه بعد از ما برجا می‌ماند صدقه است. خاندان محمد از این مال فقط به اندازه قوتشان سهم دارند» (بخاری، ۱۴۰۱: ۵/۸-۳).

صحیح مسلم نیز خبر مذکور را به هشت طریق آورده است (مسلم، بی‌تا: ۱۵۱/۵-۱۵۶)، صاحبان سایر صحاح سته نیز این خبر را با طرق مختلف ذکر کرده‌اند (مالک، ۱۴۰۶: ۹۹۲/۲-۹۹؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۱۴/۱-۶۰ و ۱۶۲، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۰۸-۲۰۹ و ۶۳/۲ و ۱۴۵/۶ و ۲۶۲؛ ترمذی، بی‌تا: ۸۳-۸۱/۳؛ ابن اشعث، بی‌تا: ۲۵/۲-۲۰؛ نسائی، ۱۴۱۱: ۶۴-۷۰ و ۱۳۲/۱۳۷).

مفسران اهل سنت نیز همگی ذیل آیات میراث‌گذاری و برخی دیگر از آیات که به نحوی با این مسئله مرتبط هستند، این خبر را در حدی تلقی نموده‌اند که صحت و سقم سایر روایات با آن سنجیده می‌شود؛ این اعتبار تا آنجا اوج می‌گیرد که آیات قرآن نیز بر اساس آن تفسیر می‌گردد (ابو حیان، همان: ۱۶۴/۶-۱۶۵؛ سمرقندی، ۱۴۱۶: ۳۶۸/۲؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲۷۳-۲۷۲/۹؛ فخر رازی، همان: ۲۱۰/۹-۲۱۱؛ قرطبی، همان: ۷۹۷۸/۱۱)، ایشان خبر مذکور را به عنوان یکی از محکم‌ترین و در برخی موارد نیز، تنها دلیل موجه برای اثبات عدم میراث‌گذاری انبیاء بر شمرده، عمومات آیات ارث، مواریث، فئ، خمس و غنائم را با آن تخصیص زده و یا تأویل می‌نمایند، تا جایی که «تخصیص آیه سوره نمل توسط این حدیث را دلیل اصلی مردود دانستن میراث مالی انبیاء ذکر می‌کنند» (فخر رازی، همان: ۱۸۶/۲۴)، و با رویکردی افراطی «آن را داخل در تفسیر مسند دانسته و همه علماء به جز رافضی‌ها را بر این عقیده می‌دانند» (همان). عده‌ای نیز با تمسک به آن، جواز تخصیص به خبر واحد را نتیجه گرفته‌اند؛ چرا که «ابوبکر در مقابل احتجاج فاطمه زهرا (ع) آیه مواریث را به واسطه آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده بود تخصیص زد» (آلوسی، همان: ۱۷۱/۱۹؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۴۷/۴؛ حلبی، ۱۴۰۰: ۴۸۶/۳-۴۸۹)، فخر رازی تصریح می‌کند «هنگامی که فاطمه (ع) طلب میراث کرد و او را از آن منع کردند به این سخن پیامبر (نحن معاشر...) احتجاج نمودند»، و در توجیه آن اظهار می‌دارد که «در اینجا فاطمه (ع) به عموم آیه ۱۱ سوره نساء ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِیْنَ﴾ احتجاج نمود» و در نهایت و پس از ذکر دلایل و سخنان شیعه پاسخ می‌دهد که «فاطمه (ع) بعد از این

مناظره به سخن ابوبکر رضایت داد و اجماع بر صحت کار ابوبکر منعقد شد!» (فخر رازی، همان: ۲۱۷/۹)، برخی نیز همین موارد را مفصل آورده و در نهایت با پذیرش تلویحی احتمال کذب خبر، تحت عنوان فصل الخطاب این چنین پاسخ داده‌اند که «فقط انبیای الهی معصوم از خطا بوده‌اند!» (آلوسی، همان) در نهایت مفسران اهل سنت در مورد تخصیص آیات میراث با این حدیث متفق القولند (نحاس، بی تا: ۱/ ۷۶؛ نسفی، ۱۳۶۷: ۳/ ۲۰۶؛ ابن جوزی، همان: ۶/ ۲؛ سمعانی، ۴۱۸: ۸۱/ ۴؛ میبدی، ۱۳۷۱: ۱۸۹/ ۷؛ بروسوی، بی تا: ۵/ ۳۱۵). تحلیل دیدگاه مفسران اهل سنت مشخص می‌سازد که این خبر مهم‌ترین دلیل اهل سنت در نفی میراث گذاری اموال است و سایر دلایل و مستندات نیز حول محور این خبر قرار می‌گیرند.

۴. متون مختلف خبر «لأنورث» در منابع اهل سنت

قبل از ورود به بحث ابتدا آسیب اضطراب، اقسام و اعتبار آن از نظرگاه اهل سنت بررسی و سپس خبر (لأنورث) به عنوان مصداق اضطراب متن تحلیل می‌گردد.

۴-۱- آسیب اضطراب

۴-۱-۱- تعریف لغوی و اصطلاحی

اضطراب از ماده ضرب و در لغت به معنای اختلال در کار، سرگردانی و سپس آشفتگی، نابسامانی و پراکندگی (ابن منظور، بی تا: ۵۴۳/ ۱؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳/ ۱۰۷؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۲/ ۱۰۵؛ بستانی- مهیار، ۱۳۷۵: ۵۹)، و در اصطلاح حدیثی است که از سوی یک یا چند راوی بر وجوه مختلف و متساوی و نزدیک به هم روایت شود؛ اختلاف ممکن است از جانب راوی واحد یا چند نفر باشد به این صورت که راوی یا راویان حدیثی را یکبار بروجهی و بار دیگر بر وجهی مخالف دیگری نقل کنند (ابن صلاح، ۱۴۲۳: ۱۹۲؛ سیوطی، ۱۴۳۱: ۱/ ۴۰۴).

۴-۱-۲- قسام حدیث مضطرب

۱. مضطرب السند: زمانی است که اختلاف و اختلال در سند حدیث رخ دهد مثل

اینکه راوی یک بار روایتی را از پدرش از جدش نقل کند، و یک بار از جدش بدون واسطه و گاه نیز از راوی دیگر نقل کند (ابن صلاح، ۱۴۲۳: ۱۹۵؛ سیوطی، ۱۴۳۱: ۴۰۷/۱؛ قاسمی، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

۲. مضطرب المتن: در صورتی است که اختلاف و چندگانگی نقل متن حدیث رخ دهد به گونه‌ای که قابل جمع یا ترجیح نباشند (همان).

۳. مضطرب المتن والسند: آن است که اختلال و اختلاف هم‌زمان در سند و متن روی دهد.

اغلب اشکال اضطراب در سند حدیث بوده و آسیب متن به ندرت یافت می‌شود گرچه آسیب سند بر متن نیز تأثیر گذار است (ابن حجر، ۱۴۲۹: ۱۱۴).

۴-۱-۳- اعتبار حدیث مضطرب

از دیدگاه علمای حدیث اهل سنت، حدیث مضطرب از اقسام حدیث ضعیف، معلول، مردود و حتی صحیح به شمار رفته است، بدین شرح که اضطراب به خاطر دلالت داشتن بر عدم ضبط راوی موجب ضعف حدیث است زیرا ضابط بودن راوی از شروط صحت و حسن بودن حدیث است (ابن صلاح، ۱۴۲۳: ۱۹۳؛ سیوطی، ۱۴۳۱: ۴۰۴/۱؛ قاسمی، ۱۳۸۰: ۱۳۲)، مسلم نیشابوری روایت مضطرب را در مقابل محفوظ می‌داند (ابن صلاح، همان: ۱۶)، برخی نیز آن را در زمره حدیث معلول برشمرده‌اند (همان)، زیرا برخی اسانید در ظاهر صحیح ولی در واقع اضطرابشان مخفی است در این صورت حدیث معلول است (همان). برخی دیگر در تقسیم‌بندی حدیث به مقبول و مردود، انواع مضطرب، مدرج و ضعیف را در قسم مردود قلمداد نموده و مردود را حدیثی می‌دانند که در آن شرطی از شرایط قبول در آن مختل شده و نوع دوم آن، ضعف در اثر اختلال در ضبط است که شامل ضعیف، منکر، مضطرب، مقلوب و مدرج می‌گردد، همچنین مضطرب الحدیث مرتبه دوم از مراتب جرح راوی شمرده می‌شود (عتر، ۱۴۰۱: ۴۵۶)، اما در صورتی که اختلاف درسند در اسم فرد واحد یا پدرش یا نسبش و شبیه آن واقع شود در حالی که همگی ثقة باشند، اختلاف بدان ضرری نمی‌رساند، لذا برخی قلب و شذوذ و اضطراب را از اقسام حدیث حسن و صحیح به شمار می‌آورند (قاسمی، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

۴-۱-۴- معیار تشخیص اضطراب در حدیث

تشخیص اضطراب از ظاهر اسناد ممکن نیست بلکه با جمع طرق و نگاه در اسانید و بررسی اینکه قابل توافق‌اند یا خیر و اینکه برخی، برخی را معتضدند یا خیر و اینکه آیا در قوت متساوی‌اند یا برخی بر برخی ترجیح داده می‌شود، در نتیجه به اقوا و اصح حکم داده می‌شود و این کار ممکن نیست مگر با جمع الفاظ از تمامی اطرافش جوری که در هنگام اتفاق الفاظ یا وقوع اختلاف غیر مضر مورد قبول واقع شود (عثمان، ۱۴۲۳: ۱۹)، لذا اگر یکی از دو روایت یا روایات به واسطه حفظ راوی یا کثرت تعداد اصحاب که از او روایت کرده‌اند یا چیزی از وجوه ترجیحات، رجحان یابد راجح حاکم می‌شود و دیگر مضطرب نیست (ابن صلاح، ۱۴۲۳: ۱۹۳؛ سیوطی، ۱۴۳۱: ۴۰۴/۱).

۴-۱-۵- عوامل پیدایش اضطراب در حدیث

به طور کلی عوامل مختلفی در ایجاد آسیب اضطراب در حدیث دخالت دارند. عدم ضبط راوی، ادراج در متن، نقل به معنا، منع نقل و تدوین حدیث، تقیه، تقطیع متن، قلب حدیث در زمره این عوامل به شمار می‌روند که هم در آسیب متنی و هم سندی دخیل هستند گرچه برخی با دسته‌بندی برخی موارد چون ادراج به ادراج در متن و ادراج در سند به تفکیک تأثیرگذاری عوامل پرداخته‌اند. در نظر اهل سنت سه مورد اول بیشتر کاربرد دارد و بقیه موارد در شیعه رواج دارد.

با توجه به تکیه پژوهش حاضر بر اضطراب متن به عوامل مؤثر بر آن نیز پرداخته می‌شود. عدم ضبط بیشتر مربوط به اضطراب سندی است، اما ادراج متنی آسیبی در متن حدیث است که موجب اضطراب متن می‌گردد. بر این اساس چنانچه حدیثی با آسیب ادراج یا قلب مواجه باشد در زمره حدیث مضطرب جای می‌گیرد. از این رو بیشترین نقش را در اضطراب حدیث ایفا می‌کنند. ادراج دارای انواعی است؛ از جمله ادراج در کلام نبی یعنی اینکه راوی در ادامه حدیث پیامبر ﷺ کلام خود یا دیگری را وارد کند و نفر بعدی با این گمان که آن کلام جزء حدیث است آن را بدان متصل نماید. این اضافه ممکن است در ابتدا یا وسط یا آخر صورت گیرد (ابن حجر، ۱۴۲۹: ۱۱۲)، مدرج و مقلوب در زمره حدیث مردودند که به واسطه طعن در راوی است (ابن حجر، ۱۴۲۷: ۱۱۱ و ۱۱۳).

برخی نظر قاطبه فقهاء و محدثان اهل سنت را بر حرمت تمامی انواع و اقسام ادراج می‌دانند که اگر به عمد صورت گیرد موجب سقوط راوی از عدالت و در صورت عمدی بودن وی را در زمره کذابین محسوب و حدیث نیز مختلق و جعلی خواهد بود. در هر صورت ادراج از عوامل اضطراب و ضعف حدیث به شمار می‌رود (سیوطی، ۱۴۳۱: ۴۲۲/۱). جا به جایی یا قلب در حدیث؛ از نظر مسلم، مقلوب کردن سند یا متن از عوامل اضطراب است (عثمان، ۱۴۲۳: ۱۵)، مقلوب؛ حدیثی است که یکی از روات لفظی را در متن یا اسم یا نسب او را در اسناد جا به جا کند و آنچه را که سزاوار تأخیر است مقدم کند و بالعکس یا چیزی را در جای چیزی دیگر بگذارد که گاه درسند یا متن اتفاق می‌افتد (ابن حجر، ۱۴۲۷: ۱۱۳؛ صبحی صالح، ۱۹۵۹: ۱۹۱)، جا به جایی اگر سهوی باشد موجب ضعف حدیث و اگر عمدی باشد حدیث را در زمره موضوع و ساختگی وارد می‌کند (صبحی صالح، ۱۹۵۹: ۱۹۲)، زیرا منشأ آن قلت ضبط است و این کار موجب اختلال در فهم شنونده و ایجاد خطا در او می‌شود (همان: ۱۹۵).

۴-۲- متون مختلف (خبر لانورث) در منابع اهل سنت

به گفته اغلب حدیث شناسان اهل سنت تشخیص اضطراب از ظاهر اسناد ممکن نیست بلکه با جمع طرق و نگاه در اسانید امکان‌پذیر است و این کار ممکن نیست مگر با جمع الفاظ از تمامی اطرافش جوری که در هنگام اتفاق الفاظ یا وقوع اختلاف غیر مضر مورد قبول واقع شود ((عثمان، ۱۴۲۳: ۱۹)، از این رو در این بخش جهت شناسایی و تحلیل آسیب اضطراب در متن خبر مذکور، اقدام به بررسی و تجزیه و تحلیل متون مختلف این خبر می‌گردد.

به طور کلی دو روایت عمده از این خبر وجود دارد. الف. روایت نخست خود دو صورت دارد که یکی مشتمل بر یک بخش است و دیگری دارای دو بخش که بخش نخست آن با تعابیر مختلف و متفاوت زیر آمده است (غفوری، ۱۳۸۹: ۶۳/۱۵)، دو مورد اول و دوم از تعداد بیشتری برخوردارند.

۱. «لا نورث» میراث نمی‌گذاریم، بدون آنکه عبارتی قبل از آن باشد (ابن حنبل، بی‌تا: ۱

- ۱-۹/۱، همان: ۱۴۵/۶ و ۲۶۲؛ بخاری، ۱۴۰۱: ۴۴-۴۲/۴^۱؛ همان: ۲۰۹-۲۱۰؛ مسلم، بی‌تا:^۲ ۱۵۳/۵-۱۵۲.
۲. «إن النبی لا یورث» همانا پیامبر میراث نمی‌گذارد (ابن حنبل، بی‌تا ۱۰/۱؛ بیهقی، بی‌تا: ۳۰۲/۶؛ جوهری، ۱۴۱۳: ۱۰۹؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۱۹/۱۶).
۳. «إنی لا أورث» من میراث نمی‌گذارم (ابن حنبل، همان: ۱۳/۱ و ۳۵۳/۲؛ البانی، ۱۴۱۱: ۵۳۴).
۴. «إنا لا نورث» ما میراث نمی‌گذاریم (جوهری، ۱۴۱۳: ۱۱۶؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۳۱-۲۲۵/۱۶؛ ابن اشعث، بی‌تا: ۲۴-۲۶/۲).
۵. «إن الأنبیاء لا یورثون» همانا پیامبران میراث نمی‌گذارند (دارقطنی، ۱/۱۴۰۵: ۲۳۱).
۵. «إنا معشر الأنبیاء لا نورث» همانا ما گروه انبیاء میراث نمی‌گذاریم (ابن حنبل، بی‌تا: ۴۶۳/۲؛ نسائی، ۱۴۱۱: ۶۴-۶۶).
۶. «إننا معشر الأنبیاء لا نورث» همانا ما گروه انبیاء میراث نمی‌گذاریم (جوهری، ۱۴۱۳: ۱۰۳-۱۱۵؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۱، ۲۲۸/۱۶؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۰۹/۳۶-۳۱۰).
۷. «نحن معشر الأنبیاء نرث و لا نورث»، ما پیامبران میراث می‌بریم ولی میراث نمی‌گذاریم (بکری دمیاطی، ۱۴۰۴: ۲۶۲/۳).
۸. «نحن معشر الأنبیاء لا نورث» ما گروه انبیاء، میراث نمی‌گذاریم (ابن کثیر، ۱۳۸۸: ۳۵۱/۲؛ همو، بی‌تا: ۳۷۰/۳؛ أبوحیان، ۱۴۲۲: ۱۶۴/۶؛ فخر رازی، ۲۱۰/۱۴۲۰: ۹؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۲۴/۱۶؛ عینی، بی‌تا: ۱۴/۳۵۱ و ۱۶۳).
- در برخی از این روایات فقره‌ای با این اضافه آمده «ماجماعت پیامبران طلا و نقره و زمین و مستغلات و خانه‌ای به ارث نمی‌گذاریم ما ایمان و حکمت و دانش و سنت به ارث می‌گذاریم» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۱۴/۱۶).
- بخش دوم با تعابیر مختلف زیر آمده است.
۱. «ما ترکنا صدقه» (بیهقی، بی‌تا: ۱۴۲/۱۰)، آنچه بر جا می‌گذاریم، صدقه است.
۲. «و ان ما ترکنا صدقه» (همان: ۲۹۷/۶)، و مسلما آنچه بر جا می‌گذاریم، صدقه است.

۱. مجموعاً ۱۳ حدیث

۲. مجموعاً ۵ حدیث

۳. «ما تركناه صدقه» (مسلم، بی‌تا: ۱۵۲/۵؛ ترمذی، بی‌تا: ۸۲/۳)، آنچه آن را بر جا می‌گذاریم، صدقه است.

۴. «ما تركنا فهو صدقه» (ابن حنبل، بی‌تا: ۱۴۵/۶ و ۹/۱؛ مسلم، بی‌تا: ۱۵۳/۵؛ ترمذی، ۱۴۲۱: ۲۱۰ و ۳۷۸؛ جوهری، ۱۴۱۳: ۱۰۳-۱۱۵)، آنچه بر جا می‌گذاریم، آن صدقه است.

۵. «ما تركناه فهو صدقه» (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۶۲۵/۵)، آنچه بر جا می‌گذاریم، آن صدقه است.

(ب) روایت دوم سه بخش دارد (غفوری، ۱۳۸۹: ۳۹/۱۵)، بخش نخست با عبارات و افعال مختلف و نیز الفاظ متفاوت زیر آمده است.

۱. لایقسم (لایقسمن، لایقسم) ورثتی دیناراً (مسلم، بی‌تا: ۱۵۶/۵؛ بیهقی، بی‌تا: ۳۱۰/۶)، وارثانم دیناری تقسیم نمی‌کنند.

در مواردی دیگر دینار به صورت مفرد آمده است. در مواردی نیز ذریتی جایگزین ورثتی شده است.

۲. «لا یقسم (لایقسم، لا تقسم، لا تقسم)، ورثتی (ذریتی) دنانیر»، وارثان (بستگان) من دینارها را تقسیم نمی‌کنند^۱ (مالک، بی‌تا: ۹۹۳/۲؛ ابن عبد البر، ۲۰۰۰: ۵۹۱/۸).

در مواردی لفظ «درهماً» افزوده شده است.

۳. «لا یقسم ورثتی دیناراً و لا درهماً» (ابن حنبل، بی‌تا: ۲۴۲/۲)، وارثان من دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند.

در مواردی به جای «دینار و درهم»، «شیئاً» آمده است. در مواردی هم به شیئاً «مما ترکت» افزوده شده است.

۴. «لا یقسم ورثتی شیئاً مما ترکت» (ابن زید، ۱۴۰۴: ۸۴)، وارثان من چیزی از آنچه بر جای می‌گذارم تقسیم نمی‌کنند.

در ابتدای برخی لفظ سوگند افزوده شده است.

۵. «ولله لا تقسم ورثتی» (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۲۱/۱۱)، به خدا سوگند وارثان من تقسیم نمی‌کنند.

۱. جهت اختصار افعال والفاظ مختلف در پراکنش قرار گرفت

۶. «والذی نفسی بیده لایقتسم ورثتی» (بیهقی، بی‌تا: ۲۹۹/۶؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۷/۳)، قسم به آنکه جانم در دست اوست وارثان من تقسیم نمی‌کنند.

آخرین بخش نیز دارای عبارات مختلف زیر است.

۱. «ما ترکت... صدقه» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۲۱/۱۶؛ زیلعی، ۱۴۱۴: ۱۷۷/۱؛ ابن حجر، بی‌تا: ۱۵۲/۶)، آنچه بر جای می‌گذارم... صدقه است.

۲. «ما ترکت... فهو صدقه» (بخاری، ۱۴۰۱: ۴۵/۴ و ۴/۸؛ مسلم، بی‌تا: ۱۵۶/۵)، (آنچه بر جای می‌گذارم... آن صدقه است.

۳. «ما ترکت... فانه صدقه» (ابن سعد، بی‌تا: ۳۱۴/۲)، آنچه بر جای می‌گذارم... همانا آن صدقه است.

۴. «ما ترکنا... صدقه» (بیهقی، بی‌تا: ۲۹۹/۶؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۷/۳)، آنچه بر جای می‌گذاریم... صدقه است.

کلمه صدقه در عبارات اول و پنجم می‌تواند به دو صورت مرفوع و منصوب به کار رود و در عبارات میانی یعنی دوم تا چهارم تنها می‌تواند مرفوع باشد و در غیر این صورت تناقض و ناسازگاری میان دو بخش به وجود می‌آید (غفوری، ۱۳۸۹: ۴۴/۱۶). بخش میانی حدیث نیز به چند صورت نقل شده است.

۱. «بعد نفقة نسائی و مؤونة عاملی» (مسلم، بی‌تا: ۱۵۶/۵؛ ابن اشعث، بی‌تا: ۲۴/۲).

۲. «بعد نفقة نسائی و مؤونة عیالی» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۲۰/۱۶)، پس از نفقه همسر و هزینه خانواده‌ام.

۳. «بعد نفقة عیالی و مؤونة عاملی» (ابن زید، ۱۴۰۴: ۱۱۴)، بعد از نفقه خانواده و هزینه عاملم^۱.

۴. «بعد نفقة أهلی و مؤونة عاملی» (ابن سلمه، ۱۴۱۶: ۶/۲؛ شافعی، ۱۴۰۳: ۱۴۷/۴)، بعد از نفقه خانواده و هزینه عاملم.

۵. تأثیر آسیب اضطراب بر حدیث «لأنورث» و اعتبار آن

همانگونه که در تعریف و نیز عوامل اضطراب حدیث بیان شد. از علائم و

۱. در معنای این لفظ اختلاف نظر وجود دارد لذا در ترجمه خود لفظ آورده شد.

نشانه‌های اضطراب متن چند گونه‌گی نقل و نیز ادراج، نقل به معنا و تصحیف است، و در تحلیل خبر مذکور به نمونه‌هایی از این شواهد بر می‌خوریم. وجود این عوامل را می‌توان چنین دسته بندی کرد.

۵-۱- ادراج در متن

چنانچه در تعریف حدیث مدرج ذکر شد، چنانچه راوی سخن خود یا دیگری را حدیث وارد کند طوری که باز شناسی آن از متن مشکل گردد و در فهم نیز دچار خطا گردد، بدان مدرج متنی گویند. چیزی که در این دسته از روایات به چشم می‌خورد؛ زیرا در منابع اولیه چون صحیحین و موطأ مالک این حدیث بدون لفظ «انا معاشر یا معشر» یا «نحن معاشر» آمده است و در صورت دوم نیز برخی «نحن معاشر» و برخی «نحن معشر» و برخی نیز با «انا معاشر» شروع شده اند. قدیمی ترین منبعی که در آن حدیث با این الفاظ آمده، مسند احمد است که به نقل از ابوهریره و فقط در یک حدیث با این اضافه آورده است.

«حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا وكيع قال ثنا سفيان عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة قال... و يأسناده قال رسول الله ﷺ انا معشر الأنبياء لا نورث ما تركت بعد مؤنة عاملي ونفقة نسائي صدقة» (ابن حنبل، بی تا: ۴۶۳/۲).

سپس نسایی نیز به نقل از اوس بن حدثان چنین آورده:

«فقال أبو بكر لا أرى ذلك إن رسول الله كان يقول إنا معشر الأنبياء لا نورث ما تركنا فهو صدقة» (نسائی، ۱۴۱: ۶۴/۴).

گرچه برخی ادعا نموده اند که «در سنن ترمذی این خبر با لفظ «انامعشر» آمده است» (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۵۸/۲).

اما با پژوهشی که توسط نگارنده صورت گرفت در نسخ در دسترس از سنن ترمذی حدیث با این الفاظ یافت نگردید فقط ابن حنبل و نسایی آن هم در یک مورد حدیث را با این لفظ آورده اند. درباره این ادعا خوشبینانه ترین احتمال این است که این امر مربوط به اختلاف نسخ باشد؛ وی همچنین ادعا می کند در صحیح بخاری نیز با این الفاظ آمده است (همان: ۲۲/۲). وی در قصص الأنبياء و تفسیر

خود نیز سخن را تکرار می‌کند (همو، بی‌تا: ۱۱۷/۳)، درحالی که این ادعا صحیح نیست و چنانچه خواهد آمد بسیاری از علمای اهل سنت نیز به این مسئله اعتراف کرده اند.

۵-۲- قلب وجابه‌جایی الفاظ حدیث

ازدیگر عوامل اضطراب به تصریح علمای حدیث تقدّم و تأخر و جا به جایی در متن حدیث است که بدان حدیث مقلوب گفته می‌شود که از عوامل اضطراب در حدیث است و باعث اشتباه شنونده در مفهوم حدیث می‌گردد. در متن‌های مشهور این خبر که با «نحن وانا» آمده است این مسئله به چشم می‌خورد گرچه از نظر برخی فرقی نمی‌کند و هر دو به یک معناست اما در واقع چنین نیست و اختلاف نظرهای تفسیرهای مختلف و متفاوتی را در پی داشته است. برای مثال عدم یا وجود واژه‌های «نحن» یا «انا» در مفهوم خبر و به تبع آن تفسیر آیات نقش مهمی دارد در اینکه آیا مصداق و منظور تمامی انبیاء هستند یا پیامبر اسلام مشهود است بعلاوه اینکه در برخی روایات صحیحین بعد از نقل حدیث «الانورث» راوی تصریح می‌کند که منظور پیامبر ﷺ خودشان بودند و این بدان معناست که عدم میراث گذاری مخصوص پیامبر اسلام ﷺ است و نه سایر انبیاء.

«عمر گفت شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید پیامبر ﷺ فرمود: لا نورث ما ترکنا صدقة» و منظور از آن خودشان بودند» (بخاری، ۱۴۰۱: ۵/۲۳ و ۲۴ و ۲۵)، این مطلب در سایر منابع روایی و تاریخی ذکر گردیده است (نسائی، ۱۴۱۱: ۴/۶۴؛ جوهری، ۱۴۱۳: ۱۱۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۶/۲۲۰).

ازسویی دربرخی از روایات این لفظ به صورت مفرد و با لفظ «انی لا اورث» آمده است که درتقابل حدیث با مضمون «انا ونحن» قرار می‌گیرد و این خود عامل اختلاف برداشت و تفسیرهای متضاد شده است.

عموم علماء معتقدند تمامی انبیاء میراث نمی‌گذارند ولی قاضی از حسن بصری حکایت می‌کند که این مسئله خاص پیامبر ماست (نووی، ۱۴۰۷: ۱۲/۸۱).

۱. (ابن حنبل، بی‌تا: ۱/۱۳؛ البانی، ۱۴۱۱: ۵۳۴).

درعین حال محدثان و مفسران اهل سنت این اختلاف را بدون اشکال و همه روایات را یکی دانسته‌اند؛ حلبی صراحتاً بیان می‌دارد:

«بسیاری از علماء معتقدند روایت «حدیث «نحن معاشر» در هیچ کتاب حدیثی نیامده است و کسی که آن را بدین صورت نقل کرده نقل به معنا نموده است؛ زیرا مفاد انا و نحن یکی است و تعارضی با هم ندارند» (حلبی، ۱۴۰۰: ۴۸۷/۳؛ شنقیطی، ۱۴۱۵: ۳۶/۳).

ابن حجر نیز تصریح می‌کند:

حدیث «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» هیچ سندی ندارد و گروهی از ائمه حدیث آن را انکار نموده‌اند (ابن حجر، بی‌تا: ۶/۱۲).

آنگاه در مورد اختلاف الفاظ چنین می‌گوید:

«نسایب آن را از طریق ابن عیینة از ابی زناد با لفظ «انا معاشر» آورده است^۱ حدیثی که آن را از محمد بن منصور از ابن عیینة از وی نقل نموده است همان است که در مسند حمیدی از ابن عیینة آمده و وی در آن مورد از متقن‌ترین اصحاب ابن عیینة است و نیز هشام بن کلب در مسندش از حدیث ابوبکر با لفظ مذکور آورده است و دار قطنی نیز در علل روایت ام هانی از فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر صدیق با لفظ «ان الانبياء لا يورثون» آورده، ابن بطلال و دیگران نیز این را گفته و آن را توجیه نموده‌اند و خدا بهتر می‌داند (همان).

درواقع این دو لفظ (انا و نحن معاشر) اضافه‌ای در حدیث است که مشخص نیست کدام راوی یا راویان است که یا به دلیل نقل به معنا و تساهل در این امر که لفظ حدیث زیاد مهم نیست و مهم معنای آن است صورت گرفته و بنا به هر موقعیتی نیز تغییر و تبدیل می‌یابد. گاه جمع و گاه مفرد و گاه نیز با اینکه جمع است اما معنای مفرد از آن اراده می‌شود، لذا در نقل‌های بعدی نقل‌های بسیار متنوع و مختلف رواج می‌یابد و در عین حال اغلب مفسران با قاطعیت و تأکید بر صحت و سلامت آن بدان استناد می‌نمایند. ابن جوزی با آن شیوه سخت‌گیرانه در مورد روایات، در تفسیرش به همین متن استناد داده و آن را صحیح شمرده است.

۱. انا معاشر صحیح است.

«أنه قد صح عن رسول الله ﷺ أنه قال: نحن معاشر الأنبياء لا نورث، ما تركناه صدقة» (ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۱۴۷/۵).

ابن کثیر نیز به همین متن تحریفی استناد می‌کند؛ گرچه وی و عده‌ای دیگر به این مسئله اشاره کرده‌اند و مشخص است که بدان واقف بوده‌اند. عجیب اینکه وی این متن را به بخاری و ترمذی نسبت می‌دهد (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۱۱۷/۳)، درحالی که مشخص شد چنین چیزی صحت ندارد.

دیگر مفسران و فقهاء نیز به خود زحمت تحقیق در مورد اصل حدیث نداده و براساس همین متن تحریف شده به استنباط فقهی از آیات پرداخته‌اند. برای نمونه در بحث موانع میراث‌بری چنین حکم می‌کنند.

«موانع میراث شش موردند و برخی نبوت را نیز برآن افزوده‌اند به دلیل حدیث «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركنا صدقة» و مشابهاات آن در نتیجه همه انسان‌ها میراث می‌برند و میراث می‌گذارند به جز انبیاء که نه میراث می‌برند و نه میراث می‌گذارند» (ابن عابدین، ۱۴۱۵: ۳۶۱/۱؛ شریینی، ۱۳۷۷: ۲۶/۳).

و یا با ادعای قطعی بودن آن آیات قرآن در بحث میراث را با آن تخصیص می‌زنند «فخبر نحن معاشر الأنبياء لا نورث» عند أبي بكر قطعی لأنه فی حقه كالتواتر بل أعلى كعبا منه، والقطعی یخصص القطعی اتفاقا، ولا تعارض بین هذا الخبر والآیات التي فیها نسبة الوراثة إلى الأنبياء ﷺ لما علمت» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۲۰/۴).

در تحلیل صورت گرفته نمونه‌های دیگری از ادراج و قلب را می‌توان چنین برشمرد.

۱. در بیشتر روایات سندها و سلسله‌های حدیثی کتب اهل سنت از جمله بخاری ضمیر (هاء در فعل ترکناه) وجود ندارد و ضمیر تنها در نقل ابن حنبل در یک مورد و مسلم، نیز در روایت مالک بن اوس بن حدثان و در یک جمله با ضمیر ولی در تکرار روایت آن را نیاورده است (مسلم، بی‌تا: ۱۵۲/۵)، ترمذی نیز تنها در یک مورد ضمیر را آورده است (ترمذی، بی‌تا: ۸۲/۳)، و همه اینها مصادیقی از نقل به معنا و افزودن بر حدیث است.

۲. عبارت صدقه نیز در پنج مورد وارد شده و در مورد ششم که به نقل از مالک است

در موطأ موجود نیست از سویی عنوان بخاری نیز بدون کلمه «(فهو)» و ضمیر است.

۳. در مورد بخش «ما ترکنا صدقه» نیز که در عبارت اول و دوم آمده است در بین دانشمندان اهل سنت چندین احتمال وجود دارد و تفسیرهای متعددی را بر می‌تابد و هر کدام طرف‌دارانی دارد. اینکه صدقه خبر و مرفوع یا مفعول و منصوب باشد نیز محل اختلاف است زیرا بنابر اینکه منصوب باشد دلالتی بر عدم میراث‌گذاری ندارد. این در حالی است که به گفته برخی چون شیخ مفید با افزودن سایر دلایل و قرائن قرآنی و روایی بر احتمالات دیگر ترجیح داده می‌شود (غفوری، ۱۳۸۹: ۸۰/۲).

۳. اشکال دیگری است که از علل آشفتگی و اختلال در روایت مذکور محسوب می‌گردد پیامدهای ناشی از نقل به معنا و ادرج متن و نتیجه آن اختلاف در نحوه قرائت بخش یا بخش‌هایی از خبر است، به گونه‌ای که محدثان و مفسران را به بحث و جدال کشانده است. برای مثال یکی از این موارد جمله «لانورث» است که در برخی موارد به شکل مجهول لائورث و در برخی نیز به صورت معلوم (مشدد) لائورث قرائت می‌شود. همچنین در معنای «ما» نیز اختلاف معنا وجود دارد. احتمال اول: «ما» نافی و «صدقه» منصوب و مفعول «ترکنا» و احتمال دوم: اینکه «ما» موصول باشد که در صورت اول چند اشکال ایجاد می‌کند؛ اول اینکه وجود ضمیر و به تبع آن عبارت «فهو صدقه» با این احتمال ناسازگار است و دوم اینکه تصریحات موجود در سایر عبارات که بدون ضمیر آمده با این فرض نمی‌سازد؛ زیرا به تناقض بخش اول و آخر می‌انجامد (همان: ۴۳/۲).

۴. در دومین دسته از روایات نقل به معنا، ادراج، جا به جایی و حتی تصحیف و تحریف بیشتر از روایات دسته اول به چشم می‌خورد. وجود متنوعی از افعال با صیغه‌ها (لا تقسم، لایقسم، لایقتسمن، لا تقسمن) و الفاظ مختلف چون (ورثتی، ذریتی، دینار، و دنانیر، شیئا مما ترکت) که گاه به سلیقه راوی کم و زیاد یا جا به جا می‌شوند. برخی قائلند این تنوع نقل نشان‌گر نقل به معنا است و مشخص است که الفاظ مد نظر نیست (غفوری، ۱۳۸۹: ۲۳/۹)، ولی در واقع این همان مصداق ادراج در متن و جا به جایی در آن است. به خصوص که حدیث منسوب به پیامبر خدا ﷺ

است و این در نظر اهل سنت بسیار نکوهیده است (سیوطی، ۱۴۳۱: ۴۲۲/۱).

۵. در بخش دوم از روایات دسته دوم در برخی نسخه‌ها بخش (و مؤونه عیالی) ندارد، یا با الفاظ دیگری جایگزین شده و این مسئله باز موجب سردرگمی، تفسیر و اظهار نظرهای مختلف و متفاوتی میان اهل سنت شده است. از سویی در این فقره این بند علاوه بر آنکه مدعایی غریب دارد و آن اختصاص صدقات به همسران پیامبر است؛ زیرا اولاً: صدقات مصادیق خاص خودش را دارد که شامل همسران نمی‌شود ثانیاً: با حکم حرمت صدقه بر همسران پیامبر در اهل سنت نمی‌سازد؛ مراد از آن نیز به درستی مشخص نیست، لذا در برخی نقل‌ها به «مؤونه عاملی» تبدیل شده است، و این جایگزینی لفظ «عیالی» به جای «عاملی»، در برخی نقل‌ها علاوه بر اشکال تحریف یا تصحیف باعث گردیده اهل سنت در مورد معنا و مقصود از آن دچار سردرگمی، اظهار نظر و تولید فرضیه‌های متفاوت و مختلف گردیده، برای تفسیر این بندها به زحمت زیادی بیفتند، چنانچه تا هشت نظریه ابراز نموده‌اند در حالی که هیچ کدام از این نظریات متکی بر دلیل و شاهدی نبوده و بعضاً فرض‌هایی نامعقول و من درآوردی است و این همه غوغا و نزاع در فهم معنای نص نشان از اختلال و تشویش و اضطراب در متن آن است (غفوری، ۱۳۸۹: ۸۲/۲-۸۹).

۶. در مورد روایات با مضمون (ورثی و ذریتی)، نیز باید گفت ظاهراً جایگزینی لفظ ورثی با ذریتی مصداق جا به جایی یا قلب و نوعی تحریف از سوی راوی است که نوعی تعارض را در حدیث دیده زیرا از یک سو همسران را شایسته نفقه دیده و از سویی به محرومیت آنها از ماترک تصریح می‌کند لذا این محرومیت را خواسته به ذریه منحصر کند (همان)، و این مصداق تحریف آشکار و نیز مقلوب نمودن حدیث جهت رسیدن به هدف راوی است که موجب اضطراب متن و ضعف و رد حدیث است.

۷. در گروهی از روایات، جایگزینی لفظ شیئا به جای دینار یا دنانیر صورت گرفته که یا به تنهایی یا همراه با کلمات دیگر یا افزودن عباراتی است که همگی دال بر اشکالاتی از قبیل نقل به معنا، افزودن کلمه یا کلماتی چند به روایت یا ادراج و نیز تحریف محسوب شود که همگی از نشانه‌ها و عوامل اضطراب‌اند، گرچه برخی آن را به

دلیل نقل به معنا می‌دانند که در نظر اهل سنت جایز است (ابن حجر، ۱۴۲۹: ۱۱۶)، و چون وجود دینار و دنانیر در هر دو صورت در نفی ارث ظهوری ندارد، لذا برخی درهماً را افزوده‌اند. در برخی نیز لفظ دینار یا دنانیر را برداشته و شیئا یا شیئاً مما ترکت را افزوده‌اند (غفوری، ۱۳۸۹: ۴۶/۲)، که در واقع علاوه بر اینکه مصداق ادراج و نیز تحریف است، نشان دهنده تساهل و تسامح حداکثری در برخورد با روایات است.

۸. از دیگر مصادیق بارز افزودن بر حدیث یا ادراج در متن از سوی راوی اضافه شدن سوگند در ابتدای برخی روایات است. در این موارد ظاهراً سوگند از ناقل حدیث و راوی آن، به انگیزه تثبیت معنایی است که می‌خواهد به شنونده القا کند (همان). لذا راوی به خود اجازه می‌دهد با اضافه نمودن سوگند به ابتدای حدیث بر صحت آن تأکید نماید. بخش دوم روایات دسته دوم یعنی «لا تقسم ورثتی»، سه احتمال را بر می‌تابد و بین این قسم‌ها و احتمالات سازگاری وجود ندارد (همان: ۸۱). چنانچه اشاره شد یکی از پیامدهای ادراج متنی، اشتباه و خطای شنونده در درک درست از حدیث است که در باره متون مختلف حدیث مذکور به وفور این اختلافات وجود دارد و از مصادیق بارز آن نیز تفسیر و برداشت‌های متضاد و مختلف از این بخش از حدیث است.

نتیجه‌گیری

با توجه به پژوهش انجام شده، چنین به دست آمد که فدک نحله و هبه محسوب می‌شود و نه میراث و اینکه فدک در زمان فوت رسول خدا ﷺ در دست حضرت بود بنا بر این طبق قاعده فقهی ید ملک حضرت زهرا ﷺ به شمار می‌رفت و برای اثبات آن نیاز به شاهد نداشت. اما از آنجا که این سخن فاطمه ﷺ مورد پذیرش واقع نشد و فدک به همراه سایر اموال به عنوان میراث مطرح گردید حضرت برای احقاق حق خویش به میراث‌بری خود از پدر توسل جست که خلیفه با استناد به خبری که به ادعای بسیاری از اهل سنت جز خود ایشان کسی دیگر از رسول خدا ﷺ نشنیده بود، میراث‌گذاری انبیاء و یا رسول خدا ﷺ را انکار نمود در حالی که این خبر در منابع روایی، تفسیری و

تاریخی اهل سنت از متونی بسیار مختلف، متفاوت و بعضاً متناقض برخوردار است. متون مشهور که به صورت "نحن معاشر الأنبياء لا نورث" و در برخی "إننا معاشر" آمده اصولاً به جز یکی دو مورد که در مسند احمد و نسایی آمده است؛ در منابع اولیه به خصوص در صحیحین و نیز موطأ مالک وجود ندارد. این متون بیشتر در برخی شروح، منابع روایی و تفسیری و فقهی متأخر رواج یافته است، لذا حتی مورد انکار برخی علمای حدیث اهل سنت نیز واقع گردیده است. در برخی از روایات آن اضافاتی در ابتدا یا انتهای جمله وجود دارد که مشخص نیست از راوی است یا خیر، و در نهایت جا به جایی کلمات تقدم و تأخر در فقراتی از روایت، نقل به معنا، ادراج متنی، تصحیف و تحریف، اشکالاتی است که متون مختلف حدیث با آن مواجه هستند و اینها همگی عواملی است که از نظرگاه درایه نویسان اهل سنت عامل اضطراب حدیث محسوب می‌گردد.

نتیجه اینکه این حدیث از جنبه‌های مختلف دارای آسیب اضطراب متنی است و به اذعان محدثان اهل سنت اضطراب از عوامل ضعف حدیث است. به خصوص که در مورد آن ادعای واحد بودن نیز شده است و این همه اختلاف، تنوع و تضاد در خبری که راوی آن واحد باشد باعث شدت یافتن آسیب اضطراب می‌گردد. لذا خبر مذکور طبق اصول و قوانین حدیثی اهل سنت در زمره اخبار ضعیف، مردود و معلول جای می‌گیرد. از این رو از اعتبار لازم جهت اینکه بتوان به عنوان دلیلی قطعی با آن آیات قرآن را تخصیص زد برخوردار نیست و نمی‌تواند دلیلی قابل استناد در جهت اثبات مدعای اهل سنت محسوب گردد، و پا فشاری اهل سنت بر این خبر و صحت آن امری غیر منطقی و خلاف اصول و قواعد مسلم حدیثی است.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغة، تحقیق، محمد أبو الفضل إبراهیم بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸.
۳. ابن أشعث سجستانی، أبی داود سلیمان، سنن أبی داود، تحقیق، سعید اللحام، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
۴. ابن طیفور، أبی الفضل بن أبی طاهر، بلاغات النساء، قم، منشورات مکتبة بصیرتی، بی‌تا.

٥. ابن عاشور، محمد بن الطاهر، التحرير والتنوير، بی نا، بی تا، بی جا.
٦. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالکتب العربی، ١٤٢٢.
٧. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین، نخبة الفکر، تحقیق، عبدالحمید بن صالح، بیروت، دار ابن حزم، ١٤٢٧.
٨. —، نزهة النظر فی توضیح مصطلح الأثر، تحقیق، عبدالله الرحلی، مدینه منوره، جامعہ طیبہ، چاپ دوم، ١٤٢٩.
٩. —، فتح الباری، بیروت دار المعرفة، چاپ دوم، بی تا.
١٠. ابن حیان الأندلسی، محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، تحقیق، عادل أحمد، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤٢٢.
١١. ابن سعد، محمد بن منیع، الطبقات الکبری، تحقیق، محمد عبد القادر عطا، بیروت دار الکتب العلمیة، ١٤١٠.
١٢. ابن سلمة، أحمد بن محمد، شرح معانی الآثار، تحقیق، محمد زهری النجار، چاپ سوم، دار الکتب العلمیة، ١٤١٦.
١٣. —، أمانی الأخبار بشرح معانی الآثار، تحقیق، محمد النجار، چاپ سوم، مصر، دارالکتب العلمیة، ١٤١٦.
١٤. ابن شبة النمری، أبو زید عمر، تاریخ المدینة، تحقیق، فهیم محمد شلتوت، قم، دار الفکر، بی تا.
١٥. ابن صلاح شهرزوری، عثمان، معرفة انواع الحدیث، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤٢٣.
١٦. ابن ضحاک، احمد بن عمرو، الأحاد و المشانی، تحقیق، باسم فیصل، احمد الجوابره، ریاض، دارالدرايه، ١٤١١.
١٧. ابن عابدین، علاء الدین، تكملة حاشیه رد المحتار، دارالفکر، بیروت، ١٤١٥.
١٨. ابن عبد البر، أبو عمر یوسف، الإستذکار، محقق، سالم محمد عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ٢٠٠٠.
١٩. ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق، علی شیری، بیروت، دار الفکر، ١٤١٥.
٢٠. ابن عطیه الأندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤٢٢.
٢١. ابن کثیر دمشقی، إسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
٢٢. —، السیرة النبویة، تحقیق، مصطفی عبدالواحد، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ١٤١٠.
٢٣. —، البداية و النهایة، تحقیق، علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٩٨٨.
٢٤. —، قصص الأنبیاء، تحقیق، مصطفی عبد الواحد، مصر، دار التألیف، ١٣٨٨.
٢٥. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤.
٢٦. ابو یعلی الموصلی، احمد بن علی، مسند أبو یعلی، تحقیق، حسین سلیم أسد، دار المأمون للتراث، بی تا.
٢٧. أمین، سید محسن، أعیان الشیعة، حسن امین، بیروت، دار التعارف، بی تا.
٢٨. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٥.
٢٩. بانی، محمد ناصر، ضعیف سنن الترمذی، بیروت، مکتب الإسلامی، ١٤١١.
٣٠. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دار الفکر ١٤٠١.
٣١. بستانی، فؤاد افرام / مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی، جلد، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ١٣٧٥.
٣٢. بغدادی، حماد بن زید، تركة النبی، تحقیق، اکرم ضیاء العمری، بی نا، ١٤٠٤.

۳۳. بکری الدمیاطی، أبی بکر، حاشیة إعانة الطالبین، بی‌نا، ۱۴۱۸.
۳۴. بلاذری، احمد، انساب الأشراف، تحقیق، محمد باقر محمودی، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۳۹۴.
۳۵. بنت الشاطی، عایشه، مقدمه ابن صلاح و محاسن الإصطلاح، مصر الجدیده، دارالمعارف، ۱۴۰۹.
۳۶. بیهقی، ابو بکر احمد بن الحسین، السنن الکبری، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.
۳۷. ترمذی، محمد بن عیسی، الشمائل المحمدیه، تحقیق، اسامه الرحال، دمشق، دار الفیحاء، ۱۴۲۱.
۳۸. — سنن الترمذی، تحقیق، عبد الوهاب عبد اللطیف، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.
۳۹. ثعالی، عبد الرحمن، الجواهر الحسان، تحقیق، علی محمد معوض، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸.
۴۰. ثعلبی النیشابوری، ابو اسحاق، الكشف و البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲.
۴۱. جوهری، ابی بکر، السقیفة و فدک، تحقیق، محمد هادی امینی، چاپ دوم، بیروت، شركة الکتبی، ۱۴۱۳.
۴۲. حلبی، علی بن برهان الدین، السیره الحلبیه، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۰.
۴۳. حموی، یاقوت بن عبد الله، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹.
۴۴. غفوری، خالد، تحلیل و بررسی حدیث «لانورث»، مترجم، صادقی و منصور، نشریه کوثر معارف، ش ۱۵ و ۱۶، سال ۱۳۸۹.
۴۵. دارقطنی، ابی الحسن علی بن محمد عمر، العلل الوارده فی الأحادیث النبویه، ریاض، دارطیبه، ۱۴۰۵.
۴۶. ذهبی، شمس الدین، تاریخ الإسلام، تحقیق، عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷.
۴۷. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰.
۴۸. زیلعی، جمال الدین، تخریج احادیث و آثار، تحقیق عبداللین عبدالرحمن، ریاض، دار ابن خزیمه، ۱۴۱۴.
۴۹. سبحانی، جعفر، الإعتصام بالکتاب و السنة، قم، مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، بی‌تا.
۵۰. سمرقندی، نصر بن محمد، تفسیر بحر العلوم، تحقیق، محب الدین ابو سعید عمر بن غرامه العم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶.
۵۱. سمعانی، منصور بن محمد، تفسیر السمعانی، تحقیق، یاسر بن إبراهیم، ریاض، دار الوطن، ۱۴۱۸.
۵۲. سیوطی، جلال الدین، تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، الدمام السعودیه، دار ابن جوزی، ۱۴۳۱.
۵۳. شافعی، محمد بن ادريس، کتاب المسند، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی‌تا.
۵۴. — کتاب الأم، چاپ دوم، دار الفکر، ۱۴۰۳.
۵۵. شربینی، محمد بن أحمد، مغنی المحتاج، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۷۷.
۵۶. شرف الدین، سید عبد الحسین، الفصول المهمه فی تألیف الأمم، جلد اول، چاپ دوم، تهران، المجمع العالمی للتقریب، ۱۴۲۳.
۵۷. شریف المرتضی، علی بن الحسین، رسائل الشریف المرتضی، قم، دار القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۰۵.
۵۸. شقیطی، محمد امین، أضواء البیان، تحقیق، مکتب البحوث و الدراسات، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵.
۵۹. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر، دمشق، دار ابن کثیر، بیروت، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴.

۶۰. صبحی صالح، علوم الحديث و مصطلح الحديث، بيروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۵۹.
۶۱. طبرانی، أبی القاسم، المعجم الأوسط، تحقیق، ابراهیم الحسینی، دار الحرمین، ۱۴۱۵.
۶۲. طبری، عماد الدین، کامل بهائی، تهران، مرتضوی، ۱۳۸۳.
۶۳. طبری آملی، محمد بن جریر، المسترشد فی إمامة أمير المؤمنين علی بن أبی طالب عليه السلام، احمد المحمودی قم، الواصف، بی تا.
۶۴. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران، چاپ سوم، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
۶۵. عتر، نورالدین، منهج النقد فی علوم الحديث، چاپ سوم، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۱.
۶۶. عثمان، محمد بن ابراهیم، قواعد الترجیح فی اختلاف الأسانید، قاهره، دارالفرقان، ۱۴۲۳.
۶۷. عینی، محمود، عمدة القاری، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۶۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰.
۶۹. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امیر المؤمنین، ۱۴۰۶.
۷۰. قاسمی، محمد جمال الدین، قواعد التحديث، تحقیق، محمد البیطار، داراحیاء الکتب العربیه، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۷۱. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۱۲.
۷۲. قرطبی، ابی عبد الله محمد بن احمد انصاری، الجامع لأحكام القرآن، چاپ دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۵.
۷۳. مالک بن انس، الموطأ، تعلیق، محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶.
۷۴. متقی الهندی، علاء الدین علی، کنز العمال العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، تحقیق، بکری حیانی و صفوة السفاء، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹.
۷۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳.
۷۶. مسلم نیشابوری، محمد، الجامع الصحيح، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۷۷. مقریزی، تقی الدین احمد، إمتاع الأسماع، تحقیق، محمد النمسی، بیروت، دار الکتب، ۱۴۲.
۷۸. ملیباری، حمزة بن عبدالله، الحديث المعلول قواعد و ضوابط، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۶.
۷۹. مناوی، محمد عبدالرؤوف، فیض القدير، تصحیح احمد عبدالسلام، بیروت ۱۴۱۵.
۸۰. میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.
۸۱. نحاس، احمد بن محمد، التاسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیه، بی تا.
۸۲. نسائی، أحمد بن شعيب، السنن الكبرى، تحقیق، عبد الغفار سلیمان و کسروی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱.
۸۳. نووی، یحیی بن شرف، شرح صحيح مسلم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷.
۸۴. هیشمی، نورالدین علی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸.